

روزنامه‌ها و دبستانها که همه اینها ترکی را بازپس می‌برد و از میدان آن می‌کاهد. در این باره خود آذربایجان پیشگامست و از آغاز جنبش مشروطه یکی از آرزوهای

آذربایجانیان بر گردانیدن فارسی بانجا بوده و همیشه در برابر نگارشهای روزنامه‌های استانبول و باکو روی سرده‌نشان داده‌اند. . . در آذربایجان آرزوی رواج فارسی در

میان خاندانها از سالها رواج است. (۲)

## زبان فارسی از لحاظ ((سیاست داخلی))

در زمان سلطه یکساله پیشه‌وری و کمونیستها بر آذربایجان زبان فارسی را از مدارس و ادارات راندند و زبان ترکی را اجباری نمودند. این عمل بر حسب دستور خارجها بود و گرنه خود آذربایجانیهای وطن پرست چنانکه از نوشته‌های بالاپدیدار است با چنین کاری مخالف هستند. اکنون میخواهم از لحاظ سیاست داخلی خود ایران موضوع زبان را حلاجی کنم. تنها فایده‌ای که برای تدریس زبان ترکی در دبستانها و رواج رسمی آن در ادارات میتوان تصور نمود سهولت برای کودکان و مردم است که این زبان اکنون در آن استان همگانی است. من این حقیقت را نمیخواهم انکار کنم. البته برای هر کس آسانتر است با زبانی که از مادر آموخته صحبت کند تا زبانی که باید در مدرسه بیاموزد. اما زبان ترکی در آذربایجان تنها همین یک جنبه را ندارد. زبان یکی از عناصر مهم ملیت، بلکه مهمترین آنهاست: همین دو را اگر برابر هم

(۲) نویسنده این زیرنویسها خود اجداد آذربایجانی یعنی از زبانی است و مجله آینده را از همان روز تأسیس (۳۵ سال پیش) براه ترویج زبان فارسی در آذربایجان واداشت. بهمین جهت، هم آن وقت هم امروز، بهای اشتراک آنرا در زنجان و آذربایجان با وجود خرج پست که به آن تعلق میگیرد ارزانتر از تهران قرار دادیم. یک پیشنهاد مهمی که دارم اینست که باید انجمن محلی آذربایجانیان در طهران و همچنین کلیه انجمنهای محلی شهرستانها در طهران منحل شود و انجمنهای مشترک از اهالی شهرستانهای مختلف تشکیل گردد تا هم زبان غیر فارسی متروک شود و هم اختلافهای محلی از میان برود. امروز متجاوز از ۲۰ درصد اهالی طهران آذربایجانی هستند و روز بروز بر شمار آنها زیادتر میگردد. اگر از زبان ترکی جلوگیری نشود بزودی طهران هم یک شهر ترک زبان خواهد گردید. مادر شماره آینده بتفصیل در اینباره سخن می‌زنیم. (۱۰۵)

بگذاریم، یعنی «سهولت در کار» و «از دست دادن ملیت»، بدون هیچ تردید کسی حاضر نخواهد شد که برای آسانتر کردن امری اصل موضوع را عم از میان ببرد. زیرا با قبول روش پیشه‌وری نه تنها کار زبان را آسانتر میکنیم بلکه با آسانتر کردن کار زبان و مسائل از میان رفتن ملیت ایرانی و تمامیت وطن را هم سهلتر میگردانیم. چها اگر مردم آذربایجان توانستند روزنامه‌های ترکی را با آسانی بخوانند و بترکی چیز بنویسند و شعر بگویند دیگر چه نیازی بقارسی خواهند داشت؟ مسلم است که تا این اندازه هم که امروز زبان فارسی در آذربایجان هست از رواج خواهد افتاد، و با رفتن آن، احساسات ملی نیز که از طرف دیگر در تضعیف آن میکوشند ضعیف خواهد شد و وحدت ملی و تمامیت مادر خطر خواهد افتاد. بهمین ملاحظات من همیشه با استقلال فرهنگ در استانهای کشور مخالف بوده و هستم. چه ممکن است اگر چنین استقلالی داده شود بلوچها بخوانند بلوچی کردها کردی، آذربایجانها ترکی را زبان دبستانی خود نمایند. معلوم است که با این پراکندگی تازه دیگر یگانگی برای ایران باقی نمیماند.

با وجود این استدلال سیاسی که از لحاظ سیاست داخلی کردم و بنظر خودم قاطع است در عمل نیز می بینیم با اینکه آذربایجانها ترکی حرف میزنند و در مدرسه باید فارسی بیاموزند از هیچ يك از استانهای دیگر ایران از حیث فرهنگ و دیگر چیزها عقب نیستند. اگر زبان فارسی میبایست موجب دنبال ماندن آنها از قافله باشد چرا واپس نمانده اند؟ مادر ایران نخست وزیر و وزیر آذربایجانی بیش از فارسی یا خراسانی یا کرمانی یا گیلانی یا اصفهانی یا مازندرانی یا یزدی و غیره داشته ایم. کسانی که این عنوانها را بکنند تنها میخوانند بابانه‌های عوام پسند مقاصد بیگانگان را از پیش ببرند.

آنها که بدون داشتن اطلاعات کافی از وضع کشورهای مختلف و توجه لازم بر موز سیاست میگویند در سوس هم سه زبان رسمی هست و عیبی ندارد، نخست آنکه بی عیب نیست، دوم آنکه اوضاع سوس با ما قابل مقایسه نمیباشد.

ما باید وضع خود را با کشورهای مقایسه کنیم که بواسطه

الزاس و  
آذربایجان

نفوذ زبان بیگانه خطری برای وحدت ملی خود فرض میکنند.

یکی از آنها کشور فرانسه است که قسمتی از آن (الزاس-لرن) در اثر مهاجمه‌های آلمان زبان آلمانی در آنجا رسوخ کامل داشت دولت فرانسه جدا با زبان آلمانی مبارزه میکند. من اکنون از روزنامه بزرگ فرانسه **Le Monde** شماره ۱۶ اکتبر ۱۹۵۲ سطری چند نقل میکنم.

« شورای عالی فرهنگ ملی با تدریس لهجه آلزاسی در کلاسهای آخر دبستانها در الزاس (پیشنهادی دولت) با اتفاق (منهای دو ممتنع) مخالفت کرده است » (۱)

باید، برای روشن شدن ذهن خواننده توضیح بدهم که الزاس-لرن دو ایالت فرانسه در کنار رود رن است که پس از جنگ ۱۸۷۰ میان کشور پروس (آلمان) و فرانسه بتصرف آلمان در آمد و آلمانها به آلمانی کردن آن کوشیدند. سپس در نتیجه جنگ جهانی اول بفرانسه برگشت. بار دیگر در جنگ جهانی دوم هیتلر آنجا را تصرف کرد. پس از شکست او باز بتصرف فرانسه در آمد. همیشه موضوع زبان بهانه مهمی بوده. این نوبت فرانسویها تصمیم گرفتند که زبان آلمانی را بوسائلی از آنجا بر اندازند. خانواده‌های زیاد آلمانی در آنجا سکونت دارند و کوشش میکنند که آن زبان باقی بماند. دولت فرانسه نیز گاهی باقتضای سیاست داخلی الزامهایی دارد. اما ملت فرانسه و دانشمندان و دانشگاهیان آن کشور مخالفند. بطوریکه در زیر ملاحظه خواهید فرمود با چه سرسختی در برابر تمایلات اقلیت زبانی مقاومت شده و هر گاه امتیازی داده‌اند با چه شرائط جبران کننده‌ای بوده است. من اینجا این جزئیات و توضیحات را برای این می‌آورم تا بدانند آنجا که اقلیت زبانی بعلمت سیاست خارجی خطرناک است هیچ کس که بوطن و وحدت ملی خود علاقه داشته باشد در هیچ کجای دنیا روی موافق نشان نمیدهد و بوسائلی در صدور فرع زبان آن (یعنی بر انداختن زبان غیر ملی) هستند، و این چیزی نیست که من بعلمت تعصب ملی شدیدی اختراع کرده باشم.

دنباله مطلب نقل از روزنامه « لوموند »

(۱) مقصود از لهجه آلزاس همان زبان آلمانیست که فرانسویها حتی برای اجتناب از کلمه «آلمانی» آنرا لهجه الزاسی میخوانند، چنانکه در ایران هم برای احتراز از کلمه (ترکی) آنرا لهجه «آذری» مینامند، در صورتیکه آذری نیست و آذری بک لهجه ایرانی میباشد نه ترکی.

« این مجمع عالی دانشگاهی از جهت دیگر نیز فکر میکند که برای خود اهالی آلزاس نیز این چنین تبعیضی صلاح نیست چه اگر در آنجا بر خلاف سایر نقاط فرانسه زبان آلمانی در کلاسهای آخر تدریس شود که از ساعت‌های زبان فرانسه خواهد کاست در موقع مسابقه (کنکور) برای ورود بخدمات عمومی آنها را در برابر سایر فرانسویها بواسطه خوب ندانستن زبان فرانسه مواجهه با شکست خواهد نمود. شورای عالی فرهنگ مایل است که مسئله آموزش يك زبان خارجی مشخصی با توجه بتمام جهات آن برای تمام فرانسه مورد مطالعه قرار گیرد. »

منظور شورای عالی فرهنگ که نظر او الزامی میباشد این بوده که زبان انگلیسی آن زبان مشخص « با توجه بهمه جهات » انتخاب شود نه آلمانی که با توجه بوحدت ملی فرانسه خطرناک میباشد. پس ملاحظه میفرمائید این آقایانی که سویس را شاهد ادعای باطل ضد ملی خود میآورند اگر هم غرضی نداشتند در مسائل جهانی عمیق نشده جاهل هستند. من تمام مطالبم را بامدرك و دلیل عرض میکنم تا حمل بر تعصب بیجا نفرمایند. من اصلاً در امور متعصب نیستم ولی در اموری که جنبه سیاسی دارد - و سیاست از دقیقه‌ترین امور جهانست - گذشته و آینده هر دو را با ذره بین و دوربین مینگرم.

در شماره دیگر خود روزنامه لوموند (۱) چنین مینویسد :

« روزنامه رسمی ۱۹ دسامبر آگهی میدهد که تدریس آلمانی در کلاسهای آخر ابتدائی (در کلاسهای اول باید فرانسه که زبان مادری آنها نیست بخوانند) بخشائی (! یعنی نه در همه استان الزاس!) که زبان معمولی اهل آنجا لهجه الزاسی است (نمیگوید آلمانی، با آنکه آلمانیست) دو ساعت در هفته (!) جایز است (این اندازه که ماهم بیشتر در بعضی از مدارس خودمان زبان خارجی درس میدهم «آینده») و این دو ساعت در دو سال آخر برای بچه‌هاییست که خانواده آنها تقاضا کرده باشند (یعنی نه برای تمام شاگردان يك کلاس فقط برای آنها که صریحاً در خواست کرده باشند) تدریس آن به آموزگاران و اگذار میشود که قبول کرده باشند (!) ملاحظه بفرمائید تدریس دو

ساعت آلمانی در بک ناحیه آلمانی زبان فرانسه با چه مشکلات و شرائط و بلکه تو هینهای توام است که اصلا نتیجه و فایده ای هم ندارد. ایرادی مطلقاً بفرانسویها نیست ، بلکه عمل آنها قابل تحسین است که برای حفظ وحدت ملی خود بیدار هستند .

روزنامه مزبور در دنبال خبر چنین مینویسد :

« این دستور وزارتی بسبب سفارش مجلس شورای ملی صادر شده و مجلس ملی نیز « در عرض آن » ( یعنی تدریس دو ساعت آلمانی که مسلمانان در درخواست خانواده های آلمانی صورت گرفته ) نزدیک یک میلیارد فرانک اعتبار برای ساختن مدارس مادرانه در ایالات شرقی ( مجاور آلمان ) رأی داده است ! و کلا مجلس و دولت تشخیص داده اند که برای بی خطر گردانیدن درس اختیاری زبان آلمانی در کلاس آخر ابتدائی این بخشها باید اطفال از سن خیلی کم ( مقصودش در دامن مادر و در کانون خانواده است ) با حرف زدن فرانسه خو بگیرند » ( ملاحظه میفرمائید که این مدرسه های مادرانه برای چه تأسیس شده است ) .

باز روزنامه مزبور در دنبال مطلب چنین می آورد :

« بیاد می آوریم که شورای عالی فرهنگ ملی در ۱۵ اکتبر اظهار نظر بر خلاف لایحه وزارتی کرده بود که طبق قانون ۱۸۸۲ زبان فرانسه تنها زبانیست که باید در مدارس ابتدائی تدریس شود » ( این خود تأیید نظر آقای تقی زاده است ) که در ممالک دیگر هم در مدارس ابتدائی فقط باید زبان ملی تدریس شود و من موقع را مقتنم شمرده پیشنهاد میکنم این دفعه که میخواهند قانون اساسی را اصلاح کنند حتماً چنین ماده ای در آن بگنجانند

باز روزنامه در آخر مقاله پس از یاد آوری نظرهای شورای عالی فرهنگ ملی ،

که در بالابدانها اشاره شد ، چنین مینویسد :

« شورای عالی در مخالفت خود با لایحه وزارتی تکیه با اعتراض آموزگاران سواحل

رین علیا و سفلا داشته که حتی با تدریس اختیاری زبان آلمانی نیز در کنگره اخیر خود

مخالف بوده اند . »

ملاحظه بفرمائید از یکطرف با مدارس مادرانه از خردسالی کودکان آلمانی زبان را میخوانند بازبان فرانسه بار آورند و از طرف دیگر که میخواهند امتیازی ندهند فقط هفته‌ای دو ساعت در دو سال آخر ابتدائی ( یعنی وقتی که شاید بچه زبان فرانسه را بهتر از آلمانی یاد گرفته ) اجازه میدهند که آلمانی بخواند آنها اگر معلمی پیدا شد که درس بدهد! از آنطرف کنگره آموزگاران همان زواجی با تدریس زبان آلمانی مخالف است!



نگارنده با آموختن پنج دقیقه زبان ترکی هم در هر مدرسه یا دانشگاه آذربایجان

مخالفم. الزام فرانسه قابل مقایسه با آذربایجان نیست، زیرا آنجا گاهی جزو خاک فرانسه و گاهی داخل در کشور آلمان بوده ولی آذربایجان مهمترین بخش ایران است، خود ایران است، از روزگاران پیش همیشه این سرروی تن ایران بوده است. این حرفها را چند سال است که «ژون تر کهای عثمانی» و «مساواتیهای» باد کوبه درست کرده و اخیراً هم بتحریرک بلشویکیها پیشه‌وری و یارانش خواستند از قول بفعال آورند که خوشبختانه موفق نشدند، ولی باید بگویم، در پی تجسّساتی که من کرده‌ام، در میان بعضی از جوانهای آذربایجانی آثاری از آن افکار شوم را باقی می‌بینم، که آنهم از سوء سیاست و رفتار بد مأموران دولت در آذربایجان بعد از فرار پیشه‌وری پیش آمده است. البته با اندازه مأموران خطاکار خود دولت هم مسئول است و مورد شتمات، زیرا تمیایست مأموران خطاکار آنها بچنین ناحیه حساس پس از چنان واقعه جانگدازی بفرستند.



ترکی در ایران از ترکتازی بعمل آمده است. این زبان در چند قرن پیش بطور مهاجم وارد کشور شده و قسمتی از خاک وطن عزیز ما را گرفته است و هیچگاه لهجه بومی نیست و زبان ملی نتواند بود. مهمان ناخوانده و مزاحم است! باید آنرا بیرون کرد! مهمانیست که به ناموس وطن دست درازی کرده و با مقدرات ملت هم اکنون بازی میکند! وجود آن ممکن است بجای ضرر ملی، که هر ملت

زنده باید داشته باشد، غرور محلی که برای وحدت ملی زبان آواراست ایجاد کند.

تفاوت زبان ترکی که در قسمت مهمی از مملکت حرف زده میشود و کلمات عربی که داخل در زبان فارسی شده اینست که ترکی چون مهاجمانی دشمن از خارج بحال پورش بدرون وطن ما آمده و نقاطی را تصرف کرده، فتنه انگیزی میکند، وقواو پشتیبانانی هم در بیرون سرحدات دارد که هر زمان ممکن است باو کمک برسانند، ولی کلمات عربی مانند مهاجران نیست که در زبان فارسی داخل گردیده حق توطن یافتند و چون مهاجرین که بکشوری میروند و تبعیت آن کشور را می پذیرند و بعد از یکی دو نسل هم با سایر افراد بومی تفاوتی ندارند. من نمیگویم استعمال زبان ترکی را در آذربایجان قدغن کنند که زحمتی برای مردم کنونی آن ایجاد شود، ولی میخواهم آموزش فارسی را اجباری و مجانی و عمومی نمایند و وسائل این کار را فراهم آورند تا در ظرف سی سال یا زودتر همه مردم بدون استثناء هر دو زبان را بدانند. پس از آن کم کم و خود بخود کلمات فارسی بقدری در لهجه ترکی داخل خواهد شد که اقلاصدی شصت آن فارسی خواهد بود، و این نسبت روز بروز زیادتر میشود تا بصدی هفتاد برسد و دو زبان یکی خواهد شد چنان که فارسی امروز ما با عربی مخلوط است و خطر ملی هم ندارد. اگر این سیاست فرهنگی را دولت بپذیرد و ملت هم کمک نماید چه در آذربایجان و چه سایر شهرستانها، برای من تردیدی نیست که بی هیچ زحمت و درد سر برای هیچ کس و مخالفتی از هیچ کجا بمقصد خواهیم رسید.

به آنکه آذربایجانیان احساس کرده باشند بعد از پنجاه سال بزبان فارسی ناحیه خودشان که باید آنرا لهجه «آذری تازه» خوانند صحبت خواهند کرد. بواسطه پیوندی که از سه زبان فارسی عربی و ترکی خورده از لهجه فارسی و تهرانی هم زیبا تر خواهد بود. باید حتماً این کار بدست خود آذربایجانیان صورت گیرد چه آنان که در آذربایجان سکونت دارند چه آنها که در تهرانند یا مانند من نسلی بر آنها گذشته که در شهرستانهای دیگر متوقفند من میدانم که دشمنان ایران از اختلاف لفظی فارس و ترک که اصلاً مورد و معنی ندارند برای تلقینهای بی جا تبلیغاتی کرده و میکنند و بهمین جهت باید از استعمال کلمه ترک - که اسم ملت دیگری است - بر آذربایجان خودداری شود. مگر کسی به امر یگائی چون

زبانش انگلیسی است میگوید انگلیسی یا اگر بگوید تودهنی از خود امریکائی نخواهد خورد؟ باید آذربایجانی هم مانند امریکائی - فی المثل - اگر کسی او را ترك خطاب کند سزایش را بدهد.

مطلب ازدو حال خارج نیست: یا آذربایجانی ایرانی هست یا نیست. اگر هست، ترك نمیتواند باشد! زبان امر عارضی است. همانگونه که سابق در تبریز زبان عمومی لهجه ایرانی آذری بوده و امروز ترکی است باز هم روزی لهجه آذری نو در آنجا رائج خواهد شد. اگر بتاریخ ایران نظر افکنیم می بینیم که در قدیم هم روی زبان و ادبیات ایرانی بوده است که ملت ایران در برابر مهاجمه های خارجی قدهلم کرده و اظهار وجود نموده است. بعد از مهاجمه عرب رود کی بخارائی، ابوشکور بلخی، فردوسی طوسی، عنصری بلخی، فرخی سیستانی، منوچهری دامغانی، سنائی غزنوی و سایر شمرای بزرگ ماوراءالنهر، افغانستان و ایران، که آن موقع هر سه یکی بودند، امیران و پادشاهانی چون نصر سامانی و محمود غزنوی را تشویق کردند و بنوبه خود از طرف آنها تشویق شدند که زبان فارسی را که از ارکان ملیت می شمرند نگاهداری و ترویج نمایند.

زبان فارسی - یعنی زبان ایرانی - زبان خود آذربایجان است که چندی است فراموش شده، زبان خارجی نیست که کسی بخواهد به آنجا تحمیل کند. آذربایجانیان باید خودشان پیشقدم شده و زبان ملی خود را رواج دهند تا کم تر کسی که خارجی است

برود. اگر اهالی تبریز، اردبیل، خوی، زنجان، رضائیه و دیگر نقاط خود را بتمام معنی ایرانی میدانند و نمیخواهند روزی سرنوشت گنجه و شیروان را داشته باشد باید خود راهم بتمام معنی ایرانی کنند.

همان گنجه و شیروان که نظامی و خاقانی ازان برخاسته اند دو یست سال پیش نسبت بمادروطن حال همان فرزندی را داشتند که اکنون آستارا و مرند دارند. وقتی آن شهرها رادولتی بیگانه گرفت چون زبانشان فارسی نبود زود توانستند آنها را از ما جدا و بخود بچسبانند. (دنباله در شماره پنجم می آید) دکتر افشار